

سوره مبارکه مریم

ارائه: الناز ابراهیمی

کلیات

• سوره، مکی

• غرض سوره : فَإِنَّمَا يَسْرُنَا بِلِسَانِكَ لِنُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَنُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا (۹۷) **بشارت و انداز**

• غرض در سیاقی بدیع و بسیار جالب ریخته شده.

• ابتدا به داستان زکریا و یحیی و قصه مریم و عیسی و سرگذشت ابراهیم و اسحاق و یعقوب و ماجرای موسی و هارون و داستان اسماعیل و حکایت ادريس و سهمی که به هر یک از ایشان از نعمت ولایت داده - که **یا نبوت بوده و یا صدق و اخلاص** - اشاره کرده. آنگاه **علت** این عنایت را چنین بیان فرموده که این بزرگواران خصلت های برجسته ای داشته اند از آن جمله نسبت به پروردگارشان **خاضع و خاشع** بودند.

کلیات

- ولی اخلاف ایشان از یاد خدا اعراض نموده در توجه به پروردگار به بی اعتناء شدند، و به جای آن دنبال شهوت را گرفتند به همین جهت به زودی حالت (غی) را که همان از دست دادن رشد است پیدا می کنند.
- مگر آنکه کسی از ایشان توبه کند و به پروردگار خود بازگشت نماید که او سرانجام به اهل نعمت می پیوندد.
- سپس نمونه هایی از لغزشهای اهل غی و زورگویی های آنان و آرای خارج از منطقشان از قبیل نفی معاد، و به خدا نسبت پسر داری دادن، و بت پرستیدن و آنچه که از لوازم این لغزش ها است از نکبت و عذاب را خاطر نشان می سازد.

کلیات

• بنابراین، می توان گفت بیان این سوره شبیه به بیان مدعی است که برای اثبات دعوی خود مثال هایی می آورد. کانه گفته شده فلانی را و فلانی و فلانی که از اهل رشد و دارای موهبتی الهی بودند در زندگی این روش را داشتند که دل از شهوات نفس کنده و به سوی پروردگار خود متوجه شدند، و طریقه خضوع و خشوع را پیش گرفتند که هر وقت آیات پروردگارشان را متذکر می شدند از صمیم دل خاضع می گشتند. و طریقه آدمی به سوی رشد و موهبت همین است، لیکن اخلاف همین نامبردگان این طریقه را کنار گذاشتند، یعنی از عمل اعراض و به شهوات مذموم رو آوردند، و این رویه، ایشان را جز به سوی (غی) که خلاف رشد است نکشانیده، جز بر باطل استوارترشان نمی کند، و سرانجامشان این می شود که رجوع به خدا را انکار، و شرکایی برای خدا اثبات نموده، سد راه دعوت هم می شوند و این جز به سوی نکبت و عذاب رهنمونشان نمی کند.

کلیات

- این سوره مردم را به سه طائفه تقسیم می کند:
- آنهایی که خدا انعامشان کرد که یا انبیاء بودند و یا اهل اجتباء و هدایت.
- اهل غیّ، یعنی آنهایی که مایه و استعداد رشد خود را از دست دادند.
- آن کسانی که توبه نموده ایمان آوردند، و عمل صالح کردند که به زودی به اهل نعمت و رشد می پیوندند. و آنگاه ثواب توبه تائبین و عذاب غاویان که همنشینان شیطان و از اولیای اویند - را تذکر می دهد.

کلیات

- ۱-۱۵: زکریا(ع) و یحیی(ع)
- ۱۶-۴۰: مریم(س) و عیسی(ع)
- ۴۱-۵۰: ابراهیم(ع)
- ۵۱-۵۷: موسی(ع) و اسماعیل(ع) و ادريس(ع)
- ۵۸-۶۳: آدم(ع)، نوح(ع)، ابراهیم(ع)، اسرئیل(ع)، سجده- ۵۹: مخالفین انبیا- ۶۰ توبه کنندگان- ۶۰-۶۳: بشارت
- ۶۴-۷۲: ۶۴ و ۶۶: جمله معترضه در نسبت با آیات قبل وبعد(کلام خدا وحی است)- ۶۷-۷۲: نمونه سخنان کسانی که از روی غی و ضلالت حرف میزنند درباره ی معاد، نبوت و مبدا.
- ۷۳-۸۰: فصل دوم نقل از زبان کفار درحالی که زینت دنیا چشمشان را گرفته
- ۸۱-۹۸: تا ۹۶ فصل سوم بیانات کفار در مورد فرزند داشتن خدا- ۹۷ و ۹۸: نتیجه پایانی

کههبعص (۱)

- سوره هایی از قرآن کریم که حروف مقطعه بر سر آنها آمده خالی از ارتباطی در میان مضامین آنها با آن حروف نیست، پس حروفی که مشترک میان چند سوره است کشف می کند از این که مضامین آنها نیز مشترک است.
- پس مجانستی میان این سوره و **سوره (ص)** به چشم می خورد، چون آن سوره نیز داستان انبیاء را آورده.
- همینطور با **سوره (یس)** که در هر دو حرف (یاء) وجود دارد.
- و باز مانند این سوره و سوره شوری که در هر دو حرف **(ع)** وجود دارد.

ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَّرِيًّا (۲) إِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا (۳)

• رحمت: اجابت درخواست زکریا

• نداء: صدا زدن به آواز بلند

• نداء خفی: ممکن است همین دعوت با صدای بلند در جایی صورت گیرد که احدی آن را نشنود.

• در تعبیر به نداء این است که حضرت زکریا خود را از خدا دور تصور کرده، و خواسته است رعایت این ادب را بکند که گناهان و بدی هایش او را از خدا دور کرده است، همچنان که حال هر کسی که از عذاب خدا بترسد همینطور است که خود را دور می بیند.

قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا (٤)

- مقدمه چینی برای حاجتش
- اگر کلمه (رب) را جلوتر آورد برای استرحام بوده و خواسته در مقدمه دعا، دریای رحمت خدا را به خروش آورد و بعد دعا کند. و اگر با کلمه (ان) مطلب خود را تاکید کرد برای این است که برساند که حاجتش به داشتن فرزند حاجتی است مبرم و حیاتی. و کلمه (وهن) به معنای ضعف و نقصان نیرو است. و اگر این ضعف خود را به استخوانهایش اختصاص داد برای این است که آدمی در تمامی حرکتهای و سکونهایش بر آن قرار می گیرد.
- و اگر نگفت (استخوانهایم) و یا (استخوانم) برای این است که ضعف را به جنس استخوان نسبت دهد، و هم اینکه اجمالی باشد برای تفصیل بعد.
- (و اشتعل الرأس شيبا) - (اشتعال) به معنای انتشار زبانه آتش و سرایت آن است، در هر چیزی که قابل احتراق باشد. در مجمع البیان گفته: جمله (و اشتعل الرأس شيبا) از بهترین استعارات است، و معنایش این است که سفیدی موی در سر من منتشر شده آنچنان که شعاع آتش منتشر می شود، و کانه منظور از شعاع آتش همان زبانه آن است.

قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا (٤)

- (و لم اکن بدعائك رب شقيا) - (شقاوت) خلاف سعادت است، و گویا منظور از آن محرومیت از خیر است که یا لازمه شقاوت است و یا خود آن. کلمه (بدعائك) متعلق به شقی است، و (باء) آن باء سببیت و یا به معنای (فی) است. و معنای آیه این است که : پروردگارا! من همواره به سبب دعای خود قرین سعادت بوده ام و هر وقت تو را می خواندم اجابت می فرمودی، بدون اینکه مرا شقی و محروم سازی. و یا این است که : پروردگارا من هیچ وقت در دعای خود از ناحیه تو محروم و خائب نبوده ام، مرا به اجابت کردند عادت داده ای و هر وقت تو را می خواندم قبول می نمودی. به هر صورت چه معنا آن باشد و چه این، کلمه دعاء مصدر مضاف به مفعول است.
- و در تکرار کلمه (رب) و قرار دادن آن بین اسم (کان) و خبرش در جمله (و لم اکن بدعائك رب شقيا) بلاغتی است که ممکن نیست با هیچ مقیاسی اندازه گیری نمود.

وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا (۵)

- پس مجموع زمینه چینی هایی که آن جناب برای دعای خود کرده است به دو بخش بر می گردد: اول اینکه خدای عز و جل او را در طول زندگیش و تا روزی که پیری سالخورده شده به استجاب دعا عادت داده. دوم اینکه او از ورثه بعد از مرگش می ترسد، چون همسرش عاقر است.

يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَأَجْعَلُهُ رَبِّ رَضِيًّا (٦)

• این همان دعائی است که گفتیم برای ادای آن زمینه چینی کرد، و در آن موهبت الهیی را که درخواست کرد مقید به قید (من لدنک) نمود، چون از اسباب عادی مأیوس شده بود. یکی از اسباب عادی که در اختیار او و هر فرد دیگری است استعداد شوهر است که آنجناب این استعداد را به خاطر پیری از دست داده بود. یکی دیگر استعداد همسر است برای باردار شدن که وی این را هم نداشت، زیرا همسرش در جوانی عاقر بود تا چه رسد به امروز که پیری سالخورده شده.

• و اگر از خدا ولیی درخواست کرد بدین جهت بود که ولی هر کس عبارت است از آن شخصی که متولی و عهده دار کار او باشد، و ولی میت آن کسی است که به امر او قیام می کند، و جانشین او در ارثیه اش می شود. کلمه (آل) در آل یعقوب به معنای خاصه، یعنی کسانی است که امرشان به او محول است، مانند فرزندان و خویشاوندان و سایرین. و بعضی گفته اند این کلمه در اصل اهل بوده. و منظور از (یعقوب) - به طوری که گفته شده - فرزند اسحاق بن ابراهیم (علیهما السلام) است. و بعضی گفته اند مراد یعقوب بن ماثان برادر عمران بن ماثان پدر مریم است، و همسر زکریا خواهر مریم بوده. و بنابراین معنای (یرثنی و یرث من آل یعقوب) این می شود که: از من و از همسر من که یکی از افراد خاندان یعقوب است ارث ببرد.

• نبوت امر به ارث بردنی نیست.

يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَأَجْعَلُهُ رَبِّ رَضِيًّا (٦)

- (و اجعله رب رضيا) - کلمه (رضي) به معنای (مرضی) (پسندیده) است. و اطلاق رضاء، اقتضاء دارد که این مطلق شامل علم و عمل هر دو شود. پس مراد آن کسی خواهد بود که هم اعتقادش و هم عملش مورد پسند باشد، یعنی خدایا او را آراسته به علم نافع و عمل صالح گردان.
- خدای عز و جل این داستان را در سوره آل عمران هم که سوره ای است مدنی و بعد از سوره مریم نازل شده در ذیل داستان مریم آورده و فرموده: (فتقبلها ربها بقبول حسن و انبتها نباتا حسنا و کفلها زكريا كلما دخل عليها زكريا المحراب وجد عندها رزقا قال يا مریم انی لک هذا قالت هو من عند الله ان الله يرزق من یشاء بغير حساب هنا لک دعا زكريا ربه قال رب هب لی من لدنک ذریه طيبه انک سمیع الدعاء).
- و هر کس در این دو آیه دقت کند جای شکی برایش باقی نمی ماند که تنها چیزی که زکریا را به دعاء وادار کرد و آن دعای مذکور را نمود همان کرامتی بود که از خدا نسبت به مریم مشاهده کرد، و عبودیت و خلوصی بود که مریم نسبت به خدایش داشت. از مشاهده این وضع لذت برد، و دوست داشت که ای کاش بعد از او هم فرزندی دارای قرب و کرامتی این چنین می داشت، لیکن از سوی دیگر متوجه سالخورده گی و ناتوانی خود و پیری و نازایی همسرش شد و به یاد وارثانش که هیچ یک حال و وضعی چون مریم ندارند افتاده، دچار وجد و شعفی سوزان گردید، و ناگهان جرقه ای در دلش شعله زد و به یاد این معنا افتاد که خدای تعالی تا این روز از زندگیش وی را به استجابت دعا و کفایت همه مهمات عادت داده بود، لذا دست به دعا بلند کرده با دلی سرشار از امید ذریه ای طیب درخواست نمود.

يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَأَجْعَلُهُ رَبِّ رَضِيًّا (٦)

- و قضیه درخواست فرزند منافاتی با قداست نفس انبیاء ندارد؛
- زیرا علاقه به فرزند از اموری است که خداوند تعالی فطرت بشر را بر آن مجهز نموده بدون اینکه در آن، میان صالح و طالح و پیغمبر و پائین تر از پیغمبر فرقی باشد، چون همه را به جهاز توالد و تناسل مجهز نموده و همه را با غریزه ای که به سوی توالد دعوت و تحریک کند آماده ساخته است، به طوری که اگر این فطرت منحرف نشده باشد و به سلامت خود باقی مانده باشد بدون هیچ استثنائی تمام افراد بشر در طلب فرزند بوده و بقای فرزند را بقای خود می داند، و استیلای فرزندش را بر آنچه خود مستولی بر آن بوده استیلای خودش و عیش خودش می داند، و این همان ارث است.
- و شرایع الهی و ادیان آسمانی هم، نه تنها این حکم فطرت را ابطال و دعوت عزیزه را مذمت ننموده اند، بلکه مدح هم کرده و مردم را به سوی آن تشویق کرده اند، و در قرآن کریم آیات بسیاری در این باره وجود دارد، مانند
- آیه (رب هب لی من الصالحین)
- و آیه (الحمد لله الذی وهب لی علی الکبر اسمعیل و اسحق ان ربی لسمیع الدعاء) که هر دو آیه حکایت دعای ابراهیم است.
- و آیه (ربنا هب لنا من ازواجنا و ذریاتنا قره اعین) که حکایت حال مؤمنین است، و آیاتی دیگر.

يَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَى لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا (٧)

- اوصافی که خدای تعالی در کلامش برای یحیی شمرده اوصافی است که در هیچ پیغمبری قبل از او نظیرش نیست، مثل دارا شدن حکم در کودکی (و آتیناه الحکم صبیا) (در سوره مورد بحث) و سیادت و ترک ازدواج (و سیدا و حصورا) و سلام کردن خدا بر او در روز ولادت و روز مرگ و روز قیامتش (و سلام علیه یوم ولد و یوم یموت و یوم یبعث حیا).
- حضرت مسیح (علیه السلام) پسر خاله آنجناب هر چند در این اوصاف با او شریک است، لیکن او بعد از یحیی متولد شده، پس تا روز بشارت به ولادت یحیی هیچ پیغمبری در این صفات نظیر او نبوده.

قال رَبِّ اَنى يَكُونُ لى غُلامٌ وَكانتِ امرأتى عاقراً وَقَدْ بَلَغتُ مِنَ الكِبَرِ عتياً (۸)

- تعجب خاصیت بشریت است، و با ایمان به قدرت خدا منافات ندارد، و در حقیقت استفسار از خصوصیات آن است، که چطور صورت می گیرد، نه انکار. به هر بشری بشارتی بدهند که به خاطر وجود موانع و نبود وسائل و اسباب، انتظار و توقعش را ندارد آنا دلش مضطرب گشته و به محض شنیدن شروع می کند به پرسش از خصوصیات آن بشارت، تا به این وسیله آن اضطراب درونی را ساکن و آرام کند، با اینکه از همان اول یقین دارد که بشارت راست است. آری، علم و ایمان جلو خطورهای قلبی را نمی گیرد.

قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَقَدْ خَلَقْتُكَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا (۹)

- آره همینجوریه. ولی خدا گفت که این برای من آسونه
- توجه به مسئله ی تولد!
- درآیه ی ۲۱ دوباره این مطلب تکرار میشود.

قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا (۱۰)

- زکریا درخواست آیت و نشانه ای کرد تا حق را از باطل تمیز دهد، و بفهمد ندائی که شنیده وحی ملائکه بوده نه القاء شیطانی، و لذا در جواب به او گفته شد: نشانه الهی بودن آنکه شیطان در آن راهی ندارد این است که سه روز زبانت جز به ذکر خدا به چیز دیگر باز نشود، چون انبیاء معصوم به عصمت الهی هستند و دیگر شیطان نمی تواند در نفوس ایشان تصرفی کند.
- نشانه تو اینکه سه روز تمام با مردم حرف نزنی (اجابت آن درخواست است، که سه روز هر چه جز ذکر خدا بخواهد بگوید زبانش به کار نیفتد، در عین اینکه زبانش صحیح و سالم است، و به مرض و آفتی مبتلی نشده باشد.
- حضرت زکریا در این سه شبانه روز سرگرم عبادت و ذکر خدا بود، ولی نمی توانست با مردم حرف بزند مگر با رمز و اشاره. خواهی گفت : رمز و اشاره را از کجای آیه استفاده کردی ؟ می گوییم از آیه سوره آل عمران که صریحا می فرماید: (قال رب اجعل لی آیه قال آیتک الا تکلم الناس ثلاثه ایام الا رمزا و اذکر ربک کثیرا و سبح بالعشی و الابکار).

فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ أَنُ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا (۱۱)

- محراب عبادت را از این جهت محراب گفته اند که شخصی که در آن متوجه خدا گشته در حقیقت به جنگ شیطان رفته است، و بر سر نمازش با شیطان محاربه دارد.
- آنجا که زبان زکریا بند می آید، با اشاره به مردم سفارش می کند که خدا را تسبیح کنید.
- «بُكْرَةً» به زمان میان طلوع فجر تا طلوع خورشید گفته می شود و «عَشِيًّا» یا به فاصله ظهر تا غروب و یا به آخر روز گفته می شود.

يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتِنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا (۱۲)

• مسأله اخذ کتاب به قوه، و امر به آن، در قرآن کریم مکرر آمده، مانند آیه : (فخذها بقوه و امر قومک یاخذوا باحسنها) آیه (خذوا ما آتیناکم بقوه و اذکروا ما فیه) و آیه : (خذوا ما آتیناکم بقوه و اسمعوا) و همچنین آیاتی دیگر. و آنچه از سیاق به ذهن تبادر دارد این است که مراد از اخذ کتاب به قوه تحقق دادن معارف آن و عمل به دستورات و احکام آن است با عنایت و اهتمام.

• کتاب: تورات است.

• حکم: فهم و عقل و حکمت و معرفت آداب خدمت.

• گویا از کودکی مورد خطاب این آیه قرار گرفته است.

وَحَنَانًا مِّنْ لَّدُنَّا وَزَكَاةً وَكَانَ تَقِيًّا (۱۳)

- بعضی (حنان) را به محبت تفسیر کرده اند، و شاید منظور از آن محبت مردم نسبت به او است همچنان که درباره موسی فرموده که ما محبت تو را در دل ها انداختیم : (و القیت علیک محبه منی) که خواسته باشد درباره یحیی (علیه السلام) هم بفرماید او را چنان کردیم که هر کس دیدارش کند دوستش بدارد.
- بعضی دیگر حنان را به تعطف و رحمت و رقت و دلسوزی نسبت به مردم تفسیر کرده اند، یعنی یحیی (علیه السلام) نسبت به مردم رؤوف و خیر خواه بود، به سوی خدا هدایتشان می کرد، و به توبه وادارشان می نمود، و به همین جهت در عهد جدید او را (یوحنا) معتمد) نامیده.
- و بعضی دیگر آن را تفسیر کرده اند به اینکه مورد حنان خدا بوده، یعنی خدا نسبت به او محبت داشته، چون به طوری که در روایات آمده هر وقت خدا را ندا می داده خدای تعالی جوابش را می داده و چون کلمه مورد بحث نکره یعنی بدون الف و لام آمده دلالت می کند بر اینکه خدای تعالی حنان مخصوصی به او داشته است.
- و لیکن آنچه از سیاق بر می آید مخصوصا از نظر اینکه (حنان) را مقید به قید (من لدنا) نموده و با در نظر گرفتن اینکه این کلمه جز در مواردی که اسباب طبیعی و عادی یا موثر نیست و یا در نظر گرفته نشده آورده نمی شود این است که مراد از حنان یک نوع عطف الهی و انجذاب مخصوصی است بین یحیی و بین پروردگارش، که در غیر او سابقه و مانند ندارد.

وَحَنَانًا مِّنْ لَّدُنَّا وَزَكَاةً وَكَانَ تَقِيًّا (۱۳)

- سپس به خاطر اینکه در دنباله اش فرموده (زکوة) که اصل در معنای آن نمو صالح است، یا باید گفت مقصود از آن این است که خدا به او لطف و عنایت دارد، و اءمور او را خودش اصلاح نموده، و به شأن او عنایت می ورزد، و او هم در زیر سایه عنایت خدا رشد و نمو می کند، و یا این است که او نسبت به خدا عشق می ورزد، و مجذوب پروردگار خویش است، و بر همین اساس جذبه و عشق، رشد و نمو می کند، و مقصود از نمو، نمو روح است.

- در نسبت با خدا

وَبَرًّا بِوَالِدَيْهِ وَلَمْ يَكُنْ جَبَّارًا عَصِيًّا (۱۴)

- کلمه (جبار) به طوری که در مجمع البیان گفته به معنای کسی است که برای احدی حقی قائل نبوده، دچار جبریت و جبروت شده باشد، و نخل جبار آن درخت خرمائی است که از بلندی دست به آن نرسد.
- نسبت با والدین
- نسبت با سایر مردم

وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا (۱۵)

- و اگر کلمه سلام را نکره آورد برای این بود که تعظیم را بفهماند، یعنی در این سه روز سلامی فخیم و عظیم بر او باد، و در این ایام که هر کدامش ابتدای یکی از عوالم است، و آدمی در آن زندگی می کند از هر مکروهی قرین سلامت باشد، روزی که متولد می شود به هیچ مکروهی که با سعادت زندگی دنیایش ناسازگار باشد دچار نگردد، و روزی که می میرد و زندگی برزخیش را شروع می کند قرین سلامت باشد، و روزی که دوباره زنده می شود و به حقیقت حیاة می رسد سلامت باشد، و دچار تعب و خستگی نگردد.
- بعضی گفته اند تقیید بعث به قید (حیا) برای این بوده که بفهماند یحیی به زودی شهید خواهد شد، چون خدای تعالی در جای دیگر درباره شهداء فرموده : (بل احياء عند ربهم يرزقون).
- و اختلاف تعبیر در (ولد) و (یموت) و (یبعث) که اولی را گذشته و دو تای آخر را به صیغه آینده آورد برای این بود که بفهماند این سلام را در حال حیات دنیویش به او فرستاده بود، نه اینکه در عصر رسول خدا (صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم) به او فرستاده باشد.

یه سوال!

- با توجه به عنایت ویژه ی خدا از بدو تولد به حضرت یحیی، می خوام بدونم خدا داره فرق نمی گذاره بین بنده هاش؟ عدالته؟